طبیعی است هر کشوری قوانین خودش را دارد، آن‌هایی که از تحصیلات بازماندند، ثبت شده نبودند؛ آن‌ها اگر در افغانستان هم بودند، بدون ثبت رسمی، چنین امکانی برایشان فراهم نمی‌شد.
با این حال از ایران توقع داشتیم که تعداد بیشتری از مهاجران و پناهندگان را پوشش می‌داد، چون کشور مسلمان و برادرمان بود.
من خودم در ایران کنکور دادم ولی مقرراتی بود که بواسطه آن از تحصیلات عالی بازماندم، مثلا برخی از شهرها محدودیت داشت، فقط مشهد، تهران تبریز، شیراز و اصفهان را می توانستیم انتخاب کنیم. علاوه بر این پولش را هم باید بدهیم؛ در حالی که این هزینه آموزش پناهندگان را جامعه بین‌الملل متقبل می‌شود. بنابراین توقع بیشتری از ایران داشتیم اما چند سال پیش اتفاقات بدی افتاد که همین‌جا گله کنم، چرا چند سال قبل سریالی ساخته می‌شود و شخصیتی که قرار است دیگران را بخنداند یک کارگر افغان ساده با لهجه‌ای مسخره است؟ لهجه‌ای که حتی افغان‌ها آن را قبول ندارند و اسمی که هیچ افغان بر روی خودش نمی‌گذرد، کدام افغان اسم خودش را شنبه می گذارد؟ چرا کارگردان‌های ایران، افغانستان و لهجه‌اش را به سخره می‌گیرند.
از دوستان ایرانی‌ام می‌خواهم که بگذارند همان نگرش دوستانه و برادرانه‌مان همچنان باقی بماند و روابط ما را هیچ چیز تیره نکند.
فضل جو: مشکلاتی که افغانستان طی سه دهه جنگ به ویژه در دوران سیاه طالبان داشت باعث شد ما بیشترین داشته‌های فرهنگی خودمان را از دست بدهیم، دروازه دانشگاه‌های ما بسته شد و شاگردانش برای کارگری به سایر کشورها رفتند اما با سقوط طالبان و آمدن رژیم فعلی بر سر کار راه برای دانشجویان فراهم شد که به تحصیلات عالی ادامه بدهند؛ فعلا شرایط تحصیلات دانشگاهی در افغانستان مناسب است.

از برخورد مردم ایران راضی هستید؟
مصطفوی موحد: همه ما آدم‌ها، عمل و عکس العمل داریم، وقتی شما با من خوب صحبت کنید مسلماً من هم با شما خوب صحبت می کنم؛ ما مردم افغانستان سعی می کنیم رفتار همراه با ادب و ملایمت داشته‌باشیم.
من هیچ رابطه‌ای همراه با اصطکاک با دوستان ایرانیم نداشتم، اول دوست و صمیمی می‌شدم بعد می گفتم از افغانستان هستم. آن وقت اصلاً باور نمی کردند که افغان باشم.
ذهنیتی در برخی از مردم است که همه افغانستانی‌ها را با طالبان و کارگران یکسان می‌دانند، در حالی که همه مردم افغانستان این گونه نیستند.

به نظر شما مردم ایران به درستی با فرهنگ افغانستان آشنا شده‌اند؟
مصطفوی موحد: متاسفانه نه، من خودم وقتی تلویزیون ایران را می‌دیدم همیشه از افغانستان جنگ نشان می‌داد یا بچه‌هایی که حتی لباس نداشتند. هرچند آن دوربین قصد داشت که اوج فلاکت را نشان بدهد اما همه افغانستان که این گونه نیست.
فضل جو: من فکر می کنم تمام جوانب را درباره مهاجرت باید در نظر گرفت. توقعاتی وجود داشت و نسبت به جاهای دیگر امکان تحصیلات کمتر بود؛ یک گله از رئیس جمهور سابق ایران بکنم که در سخنرانی گفت مهمان آمد و آن قدر ماند که از آخر صاحب خانه شد.
چون تعداد افغان‌ها در ایران زیاد بود و ایران نمی‌توانست درست مقدرات و قوانین درباره مهاجرت را پیاده کند لذا تسهیلات در ایران نسبت کشورهای اروپایی خیلی کمتر بود.
اما ما هرگز صاحب خانه نشدیم و همچنان مهمان ایران هستیم و هیچ گونه تعرضی هم نکردیم.
مصطفوی موحد: پدر من در ایران دکتر است و هر ماه یک مقدار از حقوقش به عنوان بازنشستگی کم می‌شد، ما هیچ وقت خود را صاحبخانه تصور نکردیم و نخواهیم کرد اما پدر من زمانی ایفای وظیفه کرد که ایران در گیر جنگ بود و دکتر کم داشت، من خودم یادم می‌آید در کودکی که پدرم در یکی از روستاهای دور افتاده طبس کار می‌کرد. حقوقش از دکترهای هندی و پاکستانی کمتر بود و یک چیزی هم کسر می‌شد، این یک روند عادی است که حق بازنشستگی به او داده شود اما برای ما اعمال نشد چون پناهنده بودیم! کسی که بعد از تولد ۱۶ سال در ایران بماند طبق قوانین بین‌المللی به او تابعیت می‌دهند اما کسی که متولد ایران است، ۱۶ سال هر سه ماه یک بار باید خودش را ثبت کند، این فرد می‌توانست در هر جای جهان تابعیت بگیرد اما به برادر من چنین اجازه‌ای ندادند، در حالی که روی دفترچه هایمان چنین قانونی را نوشته بودند، اما گفتند که نمی‌شود.

> هرچند من در ایران زندگی کرده‌ام اما یک وجب از خاک کشورم را با تمام دارایی‌های ایران عوض نمی‌کنم؛ برای من هیچ‌کجا افغانستان و هیچ‌کس هموطنم نمی‌شود، با این حال به هیچ وجه به دیده بد به ایران نمی‌نگرم

خانم فاضل شما چه تصویری از ایران دارید؟
فاضل: به عنوان یک جوان افغانستانی تصویری که از ایران دارم تنها یک کشور همسایه است که دارای فرهنگ و زبان یکسان با آن هستیم و این مرز جغرافیایی است که ایران را از افغانستان جدا ساخته‌است؛ من در ایران متولد نشده‌ام و در ایران زندگی نکرده‌ام ولی برای بازدید یک ماهی به آن‌جا رفته‌ام، برداشت مردم ایران از مردم افغانستان طوری است که انگار مردم افغان ندیده و خودخواه هستند و هیچ ویژگی مثبتی ندارند. آن‌ها اصلاً تصور نمی‌کردند که من افغان هستم، تلویزیون ایران هیچگاه خوبی‌های افغانستان را نگفته، افغانستان علارغم جنگ و ویرانی جاهای تاریخی خوبی دارد. تقصیر مردم ایران نیست، بلکه بخشی از آن تقصیر به افغان‌ها برمی‌گردد که نام نیکی از خود به جا نگذاشتند، کاری کردند که باعث بدنامی همه مردم مهاجر شد اما مردم یک جامعه همه باهم برابر نیستند! برای همین گاهی مردم ایران دید خوبی از مردم افغانستان ندارند، روابط مردم افغانستان و ایران از این لحاظ خوب نیست چون هم افغان‌ها از ایران شکایت دارند و هم ایرانیان از افغان‌ها.

اگر بخواهید از دوران مهاجرتتان خاطره‌ای بگویید، چه خاطره‌ای تعریف می‌کنید؟
فضل جو: ما در زاهدان زندگی می کردیم و آن‌جا مدرسه ایرانی و افغان را جدا کرده بودند، این برایم بسیار تلخ بود.
موحد: خاطره من این است که در دوران مدرسه نمره دوم مدرسه شدم و می‌توانستم در مدرسه تیزهوشان ثبت‌نام کنم اما به خاطر افغان بودنم، مدرسه تیزهوشان قبولم نکرد.
نوروزی: زمان مهاجرت، در دوران کودکی بودم، خاطره بدی ندارم و طعم مهاجرت را حس نکردم، چون به سنی نرسیده بودم که طعم حضور در کشور خودم را چشیده باشم. اما وقتی تصاویر تلویزیون ایران را نگاه می کردم، از افغانستان می‌ترسیدم و می گفتم اگر به افغانستان برگردم، حتما کشته می‌شوم؛ ولی با همین حال وقتی برگشتم یک حس بسیار خوبی داشتم که غیرقابل توصیف است. وقتی می‌خواستم به افغانستان برگردم، رفتم تا پرونده آموزشی‌ام را از مدرسه بگیرم، نه مدیر و نه بچه‌ها هیچ کدام قبول نمی کردند و باورشان نمی شد من افغان هستم.
می گفتند تو کلک می‌زنی و می‌خواهی با این بهانه از مدرسه ما بروی! به نظرم ایرانی‌ها فقط قشر هزاره را افغان می‌دانستند و می گفتند افغان‌ها چه خوبی دارند که شما خودتان را به جای آن‌ها معرفی می‌کنید! البته کلاس سوم ابتدایی از طرف مدرسه سه نفر انتخاب شدند تا برای تیزهوشان امتحان بدهیم، وقتی رفتم امتحان بدهم، قبل از امتحان، جایزه‌ها را نشانمان دادند که اگر برنده شویم آن‌ها مال ماست. بعدها وقتی نتایج آمد یکی از برنده‌ها من بودم، یک روز اتفاقی که از جلوی اتاق مدیر رد می‌شدم شنیدم که معلمم از مدیر می پرسید جایزه نوروزی چه شد؟
خانم مدیر گفت ولش کن افغان است! وقتی این را گفت منظورش را نفهمیدم، بعدا از معلمم پرسیدم و متوجه شدم. این سخت‌ترین خاطره دوران کودکی‌ام بود، تا یک هفته دلم نمی‌خواست مدرسه بروم، مگر افغان بودن چه عیبی داشت؟ مگر ما مسلمان نبودیم!؟ معلمانم همه مرا دوست داشتند اما از درس و مدرسه زده شدم، اگر می‌خواستند جایزه را نمی‌دادند اما این که بگویند ولش کن افغان است، برایم دردناک بود.